

## چالش های فقهی قصاص عضو در دو قلوهای به هم چسبیده

مهدیه غنی زاده\* / علی تولایی\*\* / محمدرضا کیخا\*\*\*

### چکیده

اتصال دو بدن در دو قلوهای به هم چسبیده، شبهه تعدد یا وحدت شخصیت را به دنبال می آورد؛ این افراد، گاه دو شخصیت مستقل اند که در کالبد مشترک می باشند (دو قلوهای متعدّد) و گاه شخصیت واحد که برخی اعضای بدن زائد است (دو قلوی واحد). این مسأله از مهم ترین اموری است که بر آنان حکمی متمایز از افراد عادی مترتب می سازد. از این حیث، پژوهش حاضر به شیوه توصیفی - تحلیلی بر مبنای فقه امامیه و قانون ایران به واکاوی احکام بزهکاری و بزه دیدگی این قسم از مکلفین در باب جنایات مادون نفس پرداخته، مهم ترین یافته ها نشان می دهد: اولاً، ضابطه تعیین وحدت یا تعدد شخصیت آنها؛ وحدت یا تعدد قوای حیاتی چون مغز و قلب است. ثانیاً، چنان چه دو قلوی متعدّد، جنایتی بر عضو یک شخص وارد آورد که با عضو مشترکشان برابر باشد، قصاص مستلزم پرداخت مازاد دیه است اما اگر جنایت توسط یکی از آنان رخ دهد، اجرای قصاص به سبب اضرار قل غیر جانی، متعذر می گردد. ثالثاً، چنان چه در فرض تعدد، یکی از قل ها جنایتی بر عضو مشترک وارد آورد تعلق عضو به هر دوی آنان، پرداخت نیمی از دیه را بر جانی ایجاب می کند. رابعاً، در فرض تعدد، جنایت بر عضو مشترک آنان منجر به تعدد مجنی علیه و مسؤول شخصیت جانی در قبال هر دو می گردد.

**کلیدواژه:** دو قلوهای به هم چسبیده، وحدت شخصیت، تعدد شخصیت، جنایت بر عضو، قصاص

عضو

\* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه سیستان و بلوچستان

tavallaei@yazd.ac.ir

\*\* دانشیار فقه حقوق اسلامی دانشگاه یزد (نویسنده مسؤول)

\*\*\* استادیار فقه حقوق اسلامی دانشگاه سیستان و بلوچستان

تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۰۹/۲۹ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۰۲/۰۵

## ۱- مقدمه

جنایت علیه تمامیت جسمانی اشخاص، گاه به جنایت بر نفس اطلاق می گردد و گاه به جنایت مادون نفس. قانونگذار اسلامی با ملاحظه خصیصه عمد یا غیر عمد بودن در هر قسم، مجازاتی را مقرر داشته است. بررسی متون قانونگذاری، توجه خطابات به افراد عادی را نمایان ساخته و در قسم مکلفان غیر عادی، خلأ قانونی بیش از پیش مشهود است. یکی از اقسام مکلفان غیر عادی، دو قلوهای به هم چسبیده می باشند که فقدان قوانین مربوط به آنان پررنگ تر از اقسام دیگر است. این در حالی است که وجود این افراد در سطح جامعه، تبیین قوانین مربوط به آنان را ضروری می نماید؛ چراکه در بسیاری موارد شرایط خاص جسمانی این افراد، احکامی متمایز از اشخاص عادی را بر آنان ایجاب می کند؛ از این حیث، پژوهش حاضر تلاشی برای واکاوی قسم خاصی از احکام و مقررات مربوط به آنان در باب جنایات مادون نفس است.

## ۲- دو قلوهای به هم چسبیده و صور آن

دو قلوهای به هم چسبیده،<sup>۱</sup> حاصل بارور شدن تخمکی واحد می باشند که از این حیث بر آنان دو قلوهای همسان یا تک تخمکی نیز اطلاق می گردد. سلول تخم تشکیل دهنده جنین، پس از گذشت دو هفته از لقاح، شروع به تقسیم شدن به دو جنین معجزاً می کند. اگر این روند پیش از تکامل، متوقف شود، سلول تخمی که هنوز به طور کامل تقسیم نشده به رشد خود ادامه می دهد و در نتیجه، دو قلوبی به هم چسبیده حاصل می گردد. از نظر طبی نشأت از یک سلول تخم، منجر به جنسیت واحد دو قلوهای به هم چسبیده گردیده و اختلاف جنسیت را در آنان منتفی می سازد.

(Kaufman, 2004: 20, Layde, Erickson, Falek, and McCarthy, 1980: 32)

مهم ترین انواعی که برای دو قلوهای به هم چسبیده در طب مطرح گردیده را به طور خلاصه می توان در سه دسته خلاصه نمود:

دسته اول: دو قلوهای به هم چسبیده ای که قسمت تحتانی آنها واحد و قسمت فوقانی دوتایی است.<sup>۱</sup>

دسته دوم: دو قلوهایی که در قسمت فوقانی، واحد و در قسمت تحتانی دوتایی اند.<sup>۲</sup>

دسته سوم: دو قلوهایی که در قسمت میانی، به هم چسبیده و قسمت فوقانی و تحتانی بدن آنها دوتایی است.<sup>۳</sup> (Guttmacher, Nichols, 1967: 3)

### ۳- تعدد یا وحدت دو قلوهای به هم چسبیده

یکی از عوامل تأثیر گذار در تعیین احکام مربوط به دو قلوهای به هم چسبیده، مسأله تعدد یا وحدت آنان از حیث شخصیت می باشد. دو قلوهای به هم چسبیده، گاه دو شخصیت مستقل اند که در برخی نواحی دو بدن به هم متصل گردیده و گاه شخصیتی واحد به شمار می آید که در برخی اعضای بدنش، زواندی وجود دارد. در معیار و ضابطه تشخیص این امر بحث بسیار است. در منابع روایی ما مسأله دو قلو به هم چسبیده تحت عنوان «له رأسان و بدنان علی حقو واحد» در باب ارث مطرح گردیده است (نوری، ۱۴۰۸: ۲۲۶/۱۷-۲۲۷؛ مجلسی، ۱۴۰۶: ۳۷۳/۱۵-۳۷۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۴۰/۲۳-۲۳۹؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۹۶/۲۶-۲۹۵؛ مجلسی، ۱۴۱۰: ۳۵۵/۱۰۱-۳۵۴) به نظر می رسد در فقه امامیه تنها به یک قسم از دو قلوهای به هم چسبیده اشاره شده است؛ یعنی دسته اول آنها؛ گروهی که بالا تنه دوتایی (له رأسان أو بدنان) و پائین

---

1-TERATACATADIDYMUS

2-TERATA ANADIDYMA

3-TERATA ANACATADIDYMA

تنه واحد (علی حقو واحد) دارند.<sup>۱</sup> به تبع این امر، اظهار نظر فقهی در ارتباط با تعدّد یا وحدت شخصیت این افراد، منحصر به همین قسم خواهد بود.

فقهها به استناد روایاتی در باب ارث، ضابطه تشخیص وحدت یا تعدّد را بیدار شدن دو قلوها در نظر گرفته اند؛ به این نحو که اگر به طور همزمان بیدار شوند یک فرد، و چنان چه یکی زودتر از دیگری بیدار شود دو شخص محسوب می شوند (نوری، ۱۴۰۸: ۲۲۶-۲۲۷؛ مجلسی، ۱۴۰۶: ۳۷۳/۱۵-۳۷۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۴۰/۲۳-۲۳۹؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۶/۲۹۶-۲۹۵؛ مجلسی، ۱۴۱۰: ۱۰۱/۳۵۴-۳۵۵). ضابطه مذکور، ملاک حکم را مرکز عصبی می داند، پس اگر هدایت واحدی دو بدن و سر را جهت دهد، یک شخص محسوب می شود، اما هنگامی که هر بخش، با سیستم عصبی مستقل از دیگری اداره شود، دو شخص به شمار می روند. بهترین راه تشخیص وحدت یا تعدّد سیستم عصبی، خواب و بیداری است؛ چنان چه دو بدن با یک سیستم عصبی اداره شود امکان ندارد یکی از دو سر بیدار باشد و دیگری در خواب، پس چنین چیزی دلالت بر این دارد که دو مغز مختلف، دو فرمان متفاوت را صادر می کند و در نتیجه، دو اثر متضاد را به دنبال می آورد (فلسفی، بی تا: ۹۴/۱). از سوی دیگر، مبنای تعدّد یا وحدت شخصیت در اصل، وحدت یا تعدّد روح می باشد چنان چه دو قلوئی به هم چسبیده دارای یک روح باشد، بازگشت روح واحد به بدن هنگام بیدار شدن جز با سرایت آن به تمام اجزاء امکان پذیر نیست؛ بنابراین در جایی که به طور همزمان بیدار گردند این امر، نشانگر وحدت روح و به تبع آن، وحدت شخصیت می باشد و چنان چه یکی زودتر از دیگری بیدار شود دالّ بر حکومت دو روح بر بدن و در نتیجه تعدّد شخصیت او خواهد بود (مراغه ای، ۱۴۱۷: ۵۸/۱).

در نتیجه می توان گفت علامت مذکور (خواب و بیداری) خود نشانه ای است که از اماره ای مهمّ تر مانند تعدّد یا وحدت مغز، یا تعدّد یا وحدت روح پرده برمی دارد

۱- مراد از حقو، محلّ بستن کمر بند می باشد و در اینجا مجاز از پائین تنه است (فیومی، بی تا: ۱۴۵/۲).

که هر کدام نشانگر تعدّد یا وحدت شخصیت هستند؛ بنابراین چنان چه از طریق دیگر نیز بتوان به این مقصود نائل آمد، دلیلی بر قول به تعدّدی بودن این اماره وجود نخواهد داشت.

در حال حاضر، پیشرفت علم، پزشکی شناخت این امر را بسیار آسان نموده به نحوی که نیازی به اعمال امارات و علائم ظنی نخواهد بود. از دیدگاه طب، چنان چه مقومات اساسی حیات مانند قلب و مغز در دو قلوبی به هم چسبیده، واحد باشد، قطعاً یک نفر محسوب می گردند و در صورتی که هر یک به نحو جداگانه از مقومات حیات برخوردار باشند یقیناً دو شخص هستند؛ چراکه وجود دو مغز یا دو قلب برای شخص واحد امکان پذیر نیست. (Guttmacher, 1967:3)

مطابق آن چه ذکر شد در دسته بندی سه گانه دو قلوبهای به هم چسبیده، شاید بتوان در ارتباط با تعدّد یا وحدت آنان این گونه نظر داد: در دسته سوم که اتصال از ناحیه میانی بدن بوده و قسمت فوقانی و تحتانی در آنها دوتایی است، قول به تعدّد، خالی از قوت نیست؛ زیرا در این دسته، دو قلوبها معمولاً تمام اعضا را به طور کامل و به صورت جفت دارا بوده، بجز این که در برخی نواحی میانی مانند ناف یا لگن و ... به هم متصل شده اند؛ بنابراین در چنین حالتی احتمال این که یکی از قل ها در حالی که واجد اعضای کامل است، بخش زائندی از بدن قل دیگر باشد و در نتیجه، دو قلوبی به هم چسبیده یک فرد محسوب گردد، بسیار دور از ذهن خواهد بود. از اینرو، مرحوم سبزواری در این باب آورده است: «چنان چه هر یک از آن دو جسمی کامل داشته باشد که از ناحیه پشت یا سر و ... به هم چسبیده اند دو میراث به آنان تعلق می گیرد، زیرا عرفاً بلکه حقیقتاً دو شخص محسوب می شوند» (سبزواری، ۱۴۱۳: ۲۵۸/۳۰).

در دسته دوم که قسمت فوقانی بدن، واحد و قسمت تحتانی، دوتایی است، می توان قائل به وحدت شد؛ زیرا واحد بودن قسمت فوقانی بدن، وحدت مغز و قلب را به دنبال خواهد آورد که در این حالت قطعاً دو قلوبی به هم چسبیده یک شخص می شود که برخی از اعضای تحتانی بدن او زائد است.

دسته اول یعنی نمونه مذکور فقهی و حالتی که بالا تنه متعدّد و پائین تنه واحد باشد، در واقع نمونه مشتبهی است که برای آشکار شدن وضعیتش باید به ضوابطی که در باب تعدّد و وحدت ذکر گردید تمسک جست و شاید به دلیل همین شبهه برانگیز بودن است که در فقه تنها از این نمونه یاد شده و ضوابط مربوط به تعدّد یا وحدت در ارتباط با آن مطرح گردیده است.

#### ۴- احکام مربوط به جنایت مادون نفس

جنایت مادون نفس (جنایت بر عضو) عبارت است از: هر آسیبی کم تر از قتل مانند قطع عضو، جرح و صدمات وارد بر منافع. (مشکینی، بی تا: ۴۲۸؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷: ۵۱۴/۹؛ قانون مجازات مصوب ۱۳۹۲: ماده ۳۸۷) حکم این جنایت چنان چه به نحو عمد صورت گیرد با وجود شرایط و درخواست مجنی علیه یا ولی دم، قصاص و در غیر این صورت، دیه می باشد (محقق حلّی، ۱۴۰۸: ۲۱۹/۴، کیدری، ۱۴۱۶: ۴۹۵؛ قانون مجازات مصوب ۱۳۹۲: ماده ۳۸۶) این جرم در ارتباط با دو قلوبی به هم چسبیده به دو صورت متصور است: اولاً- ارتکاب آن از سوی دو قلوبی به هم چسبیده، ثانیاً- وقوع آن بر او و برای هر یک چند حالت قابل فرض است.

##### ۴-۱- ارتکاب جرم از سوی دو قلوبی به هم چسبیده

ارتکاب جرم گاه از سوی دو قلوبی متعدّد و گاه از جانب دو قلوبی واحد می باشد؛ بنابراین در این مسأله، دو حالت متصور است:

##### ۴-۱-۱- ارتکاب جرم از سوی دو قلوبی متعدّد

گاه جنایت بر عضو از سوی دو قلوبی متعدّد صورت گرفته و هر دو در آن شریکند؛ در این صورت، اگر جنایت بر عضوی باشد که با عضو مشترک آنان مساوی است، بر اساس قول صحیح تر، قصاص در عضو مشترک آنان ثابت خواهد بود و چنان چه اجرای قصاص، درد را به هر دوی آنان تحمیل نکند، برخی معتقدند غیر

متألم باید به همان نسبت به دیگری دیه بپردازد (مراغه ای، ۱۴۱۷: ۸۶/۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۲۶۰/۱۳؛ بحرانی، بی تا: ۵۱۸/۱۴).

قول مذکور از چند لحاظ، قابل خدشه است:

اولاً: در قطع عضو مشترک، تألم یکی بدون دیگری بسیار بعید است. ثانیاً: بر فرض عدم تألم، لزوم پرداخت دیه با اشکال روبروست؛ زیرا فلسفه قصاص عضو، بیشتر متوجه پیامد آن یعنی محرومیت فرد از عضو است تا حصول درد حین اجرای کیفر، چنان که در آیه ۴۵ سوره مائده نیز این امر مشهود است؛ چراکه خداوند متعال در ازای تلف کردن هر عضوی از بدن، محرومیت جانی از همان عضو را قرار داده است. در نتیجه، در دو قلوهای به هم چسبیده، با قصاص عضو مشترک، محرومیت متوجه هر دو گردیده و اجرای قصاص در حق هر دو صدق خواهد نمود؛ از این حیث وجهی برای پرداخت دیه در صورت عدم تألم نمی باشد؛ زیرا دردناک بودن لزوماً جزو این کیفر محسوب نمی شود (روحانی، ۱۳۷۸: ۲۱؛ شاهرودی، ۱۴۲۳: ۲۰/۱).

نکته مهمی که در کتب فقهی به آن توجه نشده است لزوم یا عدم لزوم پرداخت دیه مازاد بر جنایت در فرض قصاص از عضو مشترک می باشد؛ زیرا از یک سو، در اجرای قصاص در این حالت، در واقع یک عضو در مقابل عضو معینی علیه قصاص شده است و در نتیجه، مازاد دیه مطابق این قول موضوعیت نخواهد داشت؛ اما از نقطه نظر دیگر، اگرچه قصاص صرفاً بر یک عضو واقع شده، ولی به واسطه اشتراک عضو بین دو شخص، تبعات قصاص متوجه هر دو می گردد و در حقیقت، از دو شخص در قبال یک شخص، قصاص به عمل آمده که با این فرض پرداخت مازاد دیه لازم خواهد بود.

---

۱- «وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده: ۴۵).

به نظر می رسد قول دوم مطابقت بیشتری با اصل عدالت دارد؛ زیرا همان طور که در ارتباط با اشخاص عادی در فرض شرکت در جنایت عمدی، قصاص از همه شرکاء در صورتی امکان پذیر خواهد بود که مجنی علیه، دیه مازاد بر جنایت پیش آمده را به آنان بپردازد (مرعشی نجفی، بی تا: ۱/۱۸۶؛ قانون مجازات مصوب ۱۳۹۲: ماده ۳۷۳) در ارتباط با دو قلوئی به هم چسبیده نیز حکم به همین صورت است؛ در این فرض، هر دوی آنان در جنایتی واحد شریک بوده که قصاص از آنان اگرچه متوجه یک عضو است، اما زیان حاصل از اجرای قصاص متوجه دو شخص می گردد؛ در حالی که در جنایت وارده، زیان به یک شخص وارد آمده است. در نتیجه، مطابق با قاعده تناسب جرم و مجازات، پرداخت مازاد دیه بر آنان ضروری می نماید. بنابراین، مجنی علیه یا ولی دم بین اجرای قصاص و پرداخت مازاد دیه و بین اخذ دیه جنایت از آن دو مخیرند.

اما در صورت ارتکاب جرم از سوی هر دو، ممکن است این جنایت نسبت به عضوی صورت گرفته باشد که مساوی با عضو مختص هر یک از آنها باشد؛ در این حالت مجنی علیه یا ولی دم بین قصاص هر دو و پرداخت مازاد دیه جنایت آنان، یا اخذ دیه جنایت از آن دو، همچنین قصاص یکی از آنان مخیر است؛ در فرض اخیر، قطعاً قل دیگر در مقابل قلی که بر او قصاص واقع گردیده، نسبت به پرداخت سهم دیه جنایت خویش مسؤول می باشد (حلی، ۱۴۲۴: ۲/۳۲۱؛ مراغه ای، ۱۴۱۷: ۱/۸۶؛ قانون مجازات مصوب ۱۳۹۲: ماده ۳۷۳).

چنان چه در فرض تعدد دو قلوها، تنها یکی از آنها مرتکب جرم گردد؛ گاه جنایت در عضوی واقع گردیده که برابر با عضو مشترک آنان می باشد و گاه جنایت در عضوی است که در مقابل عضو مختص جانی قرار می گیرد؛ در حالت اول، اجرای قصاص در عضو مشترک، منجر به اضرار قل دیگر نیز می گردد؛ چنین چیزی از نظر



شرع و قانون ممنوع است؛ زیرا مطابق اصل شخصی بودن مجازات (قاعده وزر) هر کس مسؤول اعمال خویش است و هیچ شخصی را به واسطه فعل دیگری نمی توان مؤاخذه کرد؛ لذا اجرای قصاص در این مورد با محذور مواجه گشته و در اثر این تعدّر، قصاص به دیه تبدیل می گردد (مراغه ای، ۱۴۱۷: ۸۷/۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۲۰۹/۸؛ حسینی، بی تا: ۲۴۳/۷؛ غروی، ۱۴۲۱: ۳۷۸).

در صورتی که یکی از قل ها، جنایتی را بر عضو دیگری وارد آورد که آن عضو برابر با عضو مختصّ (غیر مشترک) او باشد، در این حالت به واسطه اتّصال دو بدن به یکدیگر، ممکن است اجرای قصاص، منجر به انتقال درد به قل دیگر گردد،<sup>۳</sup> بنابراین اعمال مجازات از دو وجه ناممکن می گردد: اولاً- انتقال اثر عقوبت به بی گناه، ضرری ناروا در حقّ او محسوب می گردد که مطابق قاعده لا ضرر، محکوم است، ثانیاً- در بسیاری از موارد، خوف سرایت اثر قصاص در جانی، استیفای آن را با مانع روبرو می سازد، لذا در جایی که خوف سرایت به غیر جانی وجود داشته باشد، به طریق اولی استیفای آن ناممکن می گردد؛<sup>۴</sup> در نتیجه، چنان چه بتوان از اضرار قل بی گناه ممانعت نمود اجرای قصاص بلامانع می باشد و در غیر این صورت، اعمال آن با محذور روبرو می گردد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجله علمی علوم انسانی

- ۱- قاعده فوق دارای ریشه قرانی و برگرفته از آیه ۱۶۴ سوره انعام (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) می باشد.
- ۲- ماده ۱۴۱ ق.م.ا به این اصل مهم اشاره نموده است و از مهم ترین مصادیق آن، تأخیر در اجرای حدّ جلد بر زن حامله یا شیرده در صورت احتمال ورود ضرر بر طفل شیر خوار یا حمل می باشد.
- ۳- در دو قلوهای به هم چسبیده با توجه به شرایط خاصّ جسمانی، در برخی موارد مشاهده شده که حتی در فرض تعدّد دو قلوها و تعدّد سیستم عصبی، با درد کشیدن یکی از قل ها، دیگری نیز آن را احساس نموده است. (Guttmacher, 1967: 3)
- ۴- در قانون مجازات اسلامی، بارزترین مصداق در این مسأله، قصاص زن حامله می باشد؛ در این حالت، تا زمانی که بیم تلف یا آسیب بر طفل وجود داشته باشد قصاص به تأخیر می افتد (قانون مجازات مصوّب ۱۳۹۲: ماده ۴۴۳).

ایجاد مانع از تأثیر عقوبت یکی بر دیگری، به طور معمول یا با جداسازی آنان و یا با تخدیر طبّی صورت می گیرد، البته تخدیر طبّی، در مجازات های سالب حیات، کارساز نبوده و بیشتر مربوط به مجازات های بدنی مانند جلد می باشد. در بحث حاضر، ایجاد هر یک از این موانع جای بحث دارد. در ارتباط با جداسازی دو قلوها، این امکان فقط در برخی موارد وجود دارد و در برخی حالات، مخصوصاً زمانی که اتصال در نواحی حسّاسی مانند قلب باشد، جداسازی منجر به مرگ یکی از آن دو یا هر دوی آنها خواهد شد و در هر حال، چنین امری نیاز به بررسی دقیق پزشکی خواهد داشت (Zimmermann, 1967: 3).

راه حلّ دیگر و آسان تر، تخدیر طبّی است که در صورت عدم سرایت اثر بی حسّی به قلّ جانی در جواز آن تردیدی نیست، اما در صورت سرایت کردن اثر تخدیر به او، در جواز آن، دو احتمال است.

فقها به طور مطلق، در ارتباط با جواز یا عدم جواز تخدیر، در اجرای قصاص عضو دو دیدگاه را مطرح نموده اند: گروهی چنین امری را جایز ندانسته و ایلام را شرط مأخوذ در قطع دانسته اند (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳: ۵۳/۲) و معتقدند در جایی که جنایت بدون بی حسّی وارد آمده است، اقتضای عدالت آن است که قصاص نیز همراه با درد باشد، از آن جهت که مساوات و مماثله در اصل احساس درد و عذاب ناشی از زخم و قطع از اصول عقلایی به شمار می رود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳: ۲۶/۱؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۱۴/۲۹؛ صدر، ۱۴۲۰: ۱۲۶/۹) قانون مجازات اسلامی مصوّب ۱۳۹۲ در ماده ۴۴۴ در اینباره چنین آورده است: «قصاص کردن مرتکب در جنایت بر عضو، بدون بیهوش کردن وی یا بی حسّ کردن عضو او، حقّ مجنیّ علیه است، مگر این که جنایت در حال بیهوشی یا بی حسّی مجنیّ علیه اتفاق افتاده باشد». در مقابل، گروه دیگر معتقدند که غرض، صرف قصاص است نه تعذیب و ایلام؛ بنابراین اصل برائت دالّ بر جواز تخدیر در این مورد می باشد؛ چراکه ادلّه وجوب قصاص، در این

مورد مطلق بوده و چنین شرطی را ذکر نکرده اند (حکیم، ۱۴۲۷: ۱۱۵؛ روحانی، ۱۳۷۸: ۲۱؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳/۳۹۹؛ مرعشی نجفی، بی تا: ۱۳۸/۳).

با توجه به این که میزان درد، قابل تخمین و اندازه گیری دقیق نمی باشد و در نتیجه، رعایت مساوات در آن امکان پذیر نیست، به نظر می رسد چنین دلیلی برای قول به عدم جواز موجّه نبوده و از طرفی همان طور که ذکر شد فلسفه قصاص، بیشتر متوجه محرومیت جانی از عضو است تا ایذاء و تعذیب او، اگرچه بر مبنای حقّ الناس بودن قصاص عضو می توان گفت مجنیّ علیه یا ولیّ دم، حقّ دارد در قبال دردی که از جنایت متحمّل گردیده، جانی را از انجام عمل بی حسی باز دارد؛ بر این اساس، قول به لزوم اجرای آن بدون تخدیر، خالی از قوّت نمی باشد.

در هر حال، در ارتباط با مسأله حاضر یعنی اجرای قصاص عضو بر یکی از قل ها، با توجه به پیامد آن یعنی اضرار دیگری، قول به جواز تخدیر قل غیر جانی حتی در صورت سرایت اثر آن به جانی، خالی از قوّت نیست؛ چراکه حتی اگر در شرایط عادی چنین عملی مجاز نباشد این مورد حالتی اضطراری است که اجرای قصاص جز به آن ممکن نیست. البته مجنیّ علیه یا ولیّ دم در پذیرش قصاص بدین نحو یا اخذ دیه مخیر می باشد.

اما چنان چه یکی از قل ها بر عضو مشترک، جنایتی وارد آورد، از آنجا که عضو مشترک یکی از اعضای بدن اوست، این احتمال وجود دارد که جنایت را بر نفس خویش وارد آورده و جز عذاب اخروی، عقوبت دیگری ندارد. اما توجه به این امر که عضو مشترک، عضوی از بدن قل دیگر نیز به شمار می آید، احتمال جنایت بر غیر را ایجاد می نماید؛ در این صورت، از آنجا که به واسطه قطع یا جرح عضو مشترک توسط قل جانی، امکانی برای قصاص در آن وجود ندارد، جنایت او مستلزم پرداخت دیه به قل دیگر باشد؛ بنابراین در این مسأله، دو وجه وجود خواهد داشت. با توجه به تعلّق عضو به هر دو، قول به عدم ضمان در برابر قل دیگر چندان موجّه به نظر نمی رسد و بهتر است گفته شود در این حالت، قل مرتکب، نیمی از دیه عضو را در مقابل

دیگری ضامن است؛ زیرا ملکیت او بر عضو به نحو تامّ و مستقلّ نبوده، بلکه به نحو اشتراکی مالک آن می باشند.

چنان چه یکی از قل ها، جنایتی بر عضو مختص خویش وارد آورد و اثر آن به صورت درد، به قل دیگر سرایت نماید در این فرض از یک سو قل جانی، جنایت را بر عضو خویش وارد آورده که در قبال آن جز عقوبت اخروی قرار ندارد و از سوی دیگر، به واسطه این جنایت آزاری نصیب قل دیگر گردیده که مستحقّ آن نمی باشد؛ لذا در فرضی که قل جانی، ایلام دیگری را صراحتاً قصد نموده باشد یا علیرغم علم بر ایلام قل دیگر به واسطه عمل او به آن اقدام نموده باشد در این فرض، در مقام آزار قل دیگر که عملی حرام به شمار می رود محکوم به تعزیر می باشد؛<sup>۱</sup> حال آن که به واسطه شرایط خاصّ دو قلوها چنان چه تعزیر به نحو بدنی و به شکل تازیانة صورت گیرد اثر آن به قل غیر مستحقّ نیز سرایت می کند که چنین امری نامشروع می باشد؛ لذا مقتضای عدالت، مجازات جانی به نحوی است که به سبب آن آسیبی متوجّه غیر مستحقّ نگردد. به عنوان نمونه می توان در این فرض قل جانی را محکوم به تعزیر مالی نمود، چرا که مطابق قول بسیاری از فقها، تعزیر منحصر در تازیانة نمی باشد و با توجه به نوع جرم، شرایط جانی، شرایط زمانی و مکانی و ... به صلاحدید حاکم تعیین می گردد (ر.ک: محقق داماد، ۱۴۰۶: ۴/۲۲۳-۲۰۹).

#### ۲-۱-۴- ارتکاب جرم از سوی دو قلوی واحد

همان طور که ذکر شد مراد از دو قلوی واحد، دو قلوبی است که یک شخصیت محسوب گشته و بخشی از بدن او زائد است. در مسأله قصاص عضو، احکام مربوط به این نوع از دو قلوها، تابع احکام افراد عادی است، جز این که در اجرای قصاص، چنان

---

۱- چنان چه یکی از قل ها آسیبی از قبیل قطع یا جرح بر عضو خود وارد آورد به واسطه شرایط خاص جسمانی آنان در بسیاری موارد، چنین آسیبی، منجر به ایلام قل دیگر می گردد (3: Guttmacher, 1967).  
۲- ر.ک: صص ۱۸-۱۹ مقاله مذکور.

چه بر عضو اصلی، جنایت وارد کند که برابر با عضو زائد او باشد از آنجا که در قصاص عضو، در اصلی یا زائد بودن، تساوی عضو شرط می باشد قصاص عضو زائد در برابر عضو اصلی جایز نبوده، لذا ملزم به پرداخت دیه عضو می گردد. (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۶۲۸/۳؛ نجفی، بی تا: ۴۰۳/۴۲؛ خمینی، بی تا: ۵۵۰/۲؛ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: ماده ۳۹۳، بند: ث).

## ۲-۴- وقوع جنایت بر دو قلوی به هم چسبیده

جنایت بر عضو ممکن است بر دو قلوی به هم چسبیده متعدّد و یا بر دو قلوی واحد صورت گیرد:

### ۱-۲-۴- وقوع جنایت بر دو قلوی متعدّد

اگر شخصی بر عضو مشترک آنان جنایتی وارد آورد، آسیب به عضو مشترک منجر به تعدّد مجنی علیه و در نتیجه تعدّد جنایت گردیده و حکم مسأله مانند جایی است که از یک ضربه، جنایات متعدّد حاصل آمده باشد. در این مورد، فقها سه قول مطرح نموده اند: تعدّد دیات، تداخل دیات و قول به تفصیل.

### الف: نظریه تعدّد دیات

مشهور فقها در این حالت قائل به تعدّد دیات است (ر.ک: شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۴۴۴/۱۵؛ نجفی، بی تا: ۲۹۴/۴۳؛ خوانساری، ۱۴۰۵: ۲۵۴/۶؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۳۹۶/۳) و به ادله ای استناد کرده اند:

اولین دلیل بر اثبات مدّعی ایشان، روایت ابراهیم بن عمر می باشد. مطابق این روایت، ابراهیم از امام صادق (ع) نقل می کند که از علی (ع) در مورد مردی سؤال

---

۱- در ماده ۱۳۴ قانون مجازات مصوب ۱۳۹۲ تبصره ۱، تعدّد نتایج حاصل از فعل واحد، در حکم تعدّد واقعی جرم لحاظ گردیده است. قابل ذکر است که نتیجه، گاه به اعتبار تعدّد موضوع جرم متعدّد می گردد و گاه به اعتبار تعدّد مجنی علیه (فروغی، جودکی، ۱۳۹۴: ۷۰).

۲- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بَعْضًا فَذَهَبَ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَلِسَانُهُ وَعَقْلُهُ وَفَرْجُهُ وَانْفَطَعَ جَمَاعُهُ وَهُوَ حَيٌّ بِسِتِّ دِيَّاتٍ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۳۶۵/۲۹).

شد که با عصا دیگری را می زند و در اثر این ضربه، شش جنایت بر او وارد می آید؛ امام در این حالت، ضارب را محکوم به شش دیه (به تعداد جنایات وارده) می نماید. مستند دیگر این قول، روایت اصبح بن نباته است؛ این روایت در ارتباط با مردی است که به سر دیگری ضربه می زند و مضروب ادعا می کند که در اثر این ضربه، بینایی، بویایی و قدرت تکلم خویش را از دست داده است. در این حالت، علی (ع) ضارب را به پرداخت سه دیه (به تعداد جنایات حاصله) محکوم می نماید. از سوی دیگر، ایشان مدّعی خود را مطابق با اصل عدم دانسته (نجفی، بی تا: ۲۹۲/۴۳) و شیخ طوسی بر صحت آن ادعای اجماع نموده است (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۲۷/۷).

### ب: نظریه تداخل دیات

گروهی از فقها، به طور مطلق، قائل به تداخل دیات گردیده اند (طوسی، ۱۴۰۰: ۷۷۱؛ حلی، ۱۴۰۵: ۵۹۵). این گروه، مستند قول خویش را روایت ابو عبیده حذاء از امام باقر (ع) قرار داده اند؛ روایت در موردی است که جانی با ستون خیمه بر سر مجنی علیه کوبیده و در اثر این ضربه، عقل او زایل می گردد. امام (ع) می فرمایند: باید تا یک سال به انتظار نشست؛ چنان چه در این مدت مجنی علیه فوت کند، جانی قصاص می گردد. اما در صورت زنده ماندن او و بازنگشتن عقلش، جانی، ملزم به پرداخت یک دیه کامل می گردد. در این هنگام راوی می پرسد: آیا به زخمی که در اثر برخورد ستون با سر او ایجاد شده، دیه ای مازاد بر دیه ذهاب عقل تعلق می گیرد؟ امام (ع) می فرمایند: خیر، زیرا جانی تنها یک ضربه وارد آورده و از این ضربه دو جنایت حاصل آمده است، بدین سبب به پرداخت دیه مهم تر، محکوم می گردد.

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ رَفَعَهُ قَالَ: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا عَلَى هَامَتِهِ فَادَّعَى الْمَضْرُوبُ أَنَّهُ لَا يَبْصِرُ شَيْئًا وَ لَا يَشْمُ الرَّائِحَةَ وَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ لِسَانُهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) إِنْ صَدَقَ فَلَهُ ثَلَاثُ دِيَّاتٍ (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۳۶۳/۲۹).

### ج: قول به تفصیل

برخی از فقها در این حالت قائل به تفصیل شده اند: در صورتی که دو جنایت به نحوی باشد که یکی اثر دیگری بوده و به تبع آن حاصل شده باشد، دیه دو جنایت در یکدیگر تداخل می نماید. به عبارت دیگر، چنان چه رابطه دو جنایت، طولی باشد، یک دیه به هر دو تعلق می گیرد و چنان چه رابطه آنان عرضی بوده و هر جنایت مستقل از دیگری باشد، هر کدام دیه ای مستقل را ایجاب می کند (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸: ۲۶۵).

آیت الله خوئی علاوه بر رابطه طولی میان جنایات، شدت و ضعف آنان را نیز در تداخل دیات شرط دانسته اند؛ به این نحو که اگر جنایت اول، منجر به ایجاد جنایتی دیگر گردد و در این بین، یکی از آن دو شدیدتر از دیگری باشد دیه جنایت اخف در اشد تداخل نموده و جانی صرفاً ملزم به پرداخت دیه جنایت اشد می گردد (خوئی، بی تا: ۴۳۷/۲).

مستند این نظریه، صحیحه ابو عبیده حذاء است. با این بیان که در روایت مذکور، عبارت «فَالزَّمْتُهُ أَغْلَطَ الْجَنَائِيْنِ» گویای این حقیقت است که مورد تداخل دیات، حالتی است که نتایج مجرمانه اثر یکدیگر می باشند و در بین آنان شدت و ضعف است؛ در نتیجه، اخف در اشد تداخل می نماید (خوئی، بی تا: ۴۳۷/۲).

---

۱- عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْخُدَّاءِ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا بِعَمُودٍ فُسْطَاطٍ عَلَى رَأْسِهِ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَأَجَافَهُ حَتَّى وَصَلَتِ الضَّرْبَةُ إِلَى الدِّمَاغِ فَذَهَبَ عَقْلُهُ قَالَ إِنْ كَانَ الْمَضْرُوبُ لَا يَعْقِلُ مِنْهَا الصَّلَاةَ وَلَا يَعْقِلُ مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ فَإِنَّهُ يُنْتَضَرُ بِهِ سَنَةٌ فَإِنْ مَاتَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّنَةِ أُقِيدَ بِهِ ضَارِبُهُ وَإِنْ كَمَ يَمُتَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّنَةِ وَكَمْ يَرْجِعُ إِلَيْهِ عَقْلُهُ أُغْرِمَ ضَارِبُهُ الدِّيَةَ فِي مَالِهِ لِدَهَابِ عَقْلِهِ قُلْتُ فَمَا تَرَى عَلَيْهِ فِي الشَّجْهِ شَيْئًا قَالَ لَا، لِأَنَّهُ إِنَّمَا ضَرَبَ ضَرْبَةً وَاحِدَةً فَجَنَّتِ الضَّرْبَةُ جَنَائِيْنِ فَأَلْزَمْتُهُ أَغْلَطَ الْجَنَائِيْنِ وَهِيَ الدِّيَةُ» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۳۶۶/۲۹).

## ارزیابی

اولاً: ادعای اجماع در مقام مذکور با توجه به وجود سه قول در این زمینه با اشکال روبرو است و بر فرض وجود چنین اجماعی، علیرغم روایات موجود در این باب، اجماع از نوع مدرکی محسوب گشته و ارزش مستقّلی نخواهد داشت.

ثانیاً: روایت ابراهیم بن عمر، به واسطه اختلاف در ثقه بودن او از نظر سند با اختلاف روبروست (خوئی، بی تا b: ۲۴۱/۱-۲۴۰) علاوه بر آن، ظاهر روایت، دلالت بر وقوع جنایات با ضربات متعدّد دارد؛ چراکه از بین رفتن شنوایی، گویایی، بینایی، عقل و قدرت جنسی در شخص صرفاً به سبب یک ضربه فرضی، دور از ذهن است. در نتیجه، روایت از محلّ بحث یعنی وقوع جنایات متعدّد به سبب ضربه واحد، خارج می باشد (مدنی کاشانی، ۱۴۰۸: ۲۳۴).

ثالثاً: روایت اصغ بن نباته مربوط به جایی است که با یک ضربه، چند منفعت زایل گردیده باشد که هر یک جنایتی مستقلّ بوده و لازم و ملزوم یکدیگر و در طول هم نمی باشند؛ بنابراین روایت، بیانگر حالتی است که جنایات در عرض یکدیگر بوده و در نتیجه، هر یک مجازاتی مستقلّ را ایجاب نماید.

رابعاً: در صحیح ابو عبیده قرآنی وجود دارد که قول به تداخل دیات به نحو مطلق را با اشکال روبرو می سازد؛ از جمله این که عطف فعل «اجاف» و «ذهب» به وسیله فاء، نشان دهنده آن است که میان جنایات وارده، رابطه سببیت بوده و یک جنایت، سبب حدوث دیگری گردیده است؛ بر همین مبنا یعنی طولی بودن جنایات به تداخل دیات حکم گردیده است (نورائی، صادقی، ۱۳۹۳: ۹۶). از سوی دیگر، عبارت «فَأَلْزَمْتُهُ أَغْلَظَ الْجَنَائِتِينَ» بیانگر اعتبار شدت و ضعف جنایات در حکم به تداخل دیات می باشد؛ به این نحو که علاوه بر رابطه طولی میان جنایات، یکی از آنان اشدّ و دیگری اخفّ بوده و از این لحاظ، دیه اخفّ در اشدّ تداخل نموده و فرد ملزم به پرداخت دیه اشدّ گردیده است.



بنابراین می توان گفت اصل اولیّه در دیات، عدم تداخل است و از این اصل تنها موردی خارج می گردد که دلیلی بر آن وجود داشته باشد. چنان که روشن گردید تنها در حالتی که جنایات طولی بوده و از حیث شدّت و ضعف متفاوت باشند، دیه اخفّ در اشدّ تداخل می کند، و در غیر این صورت، دلیلی برای تداخل نبوده و در جایی که حکمی بر خلاف اصل جاری گردد، باید بر همان قدر متیقّن اکتفا نمود.

آن چه مسلّم است این که بحث تداخل یا عدم تداخل دیات، مربوط به جایی است که دیه، اثر اصلی و اولی جنایت محسوب گردد و به عبارت دیگر، مربوط به جنایت شبه عمد یا خطایی باشد، اما در جایی که دیه بدلی بوده و میزان آن بسته به تراضی طرفین است، بحث تداخل یا عدم تداخل دیه مطرح نمی گردد. طرح این بحث در این محلّ که مربوط به جنایات عمدی بر عضو است از جهت وحدت مناط در دو مسأله است؛ به این نحو که چنان چه قائل به تداخل مجازات باشیم، خواه مجازات از نوع دیه باشد یا قصاص، مجازات، واحد بوده و چنان چه قائل به عدم تداخل مجازات باشیم، در هر دو صورت، مجازات متعدّد می باشد. در محلّ بحث یعنی جنایات عمدی بر عضو بنا بر آن چه ذکر شد، اصل بر تعدّد مجازات است، مگر در جایی که جنایات طولی بوده و از حیث شدّت و ضعف متفاوت باشند.

شایان ذکر است که قانون مجازات مصوّب ۱۳۹۲ در ماده ۳۸۹ این اصل مهمّ را یادآوری نموده و در جنایات عمدی در صورتی که به واسطه یک ضربه، جنایات متعدّدی حاصل گردد حقّ قصاص را برای هر جنایت به طور جداگانه ثابت می داند. در نتیجه، در ارتباط با دو قلوی به هم چسبیده می توان گفت چنان چه شخص بر عضو مشترک آنان جنایت نماید، از آنجا که با توجه به وضعیّت ظاهری آنان جانی با التفات بر این که عضو متعلّق به دو شخص می باشد، بر آن آسیب وارد آورده است، گویا جنایت را نسبت به دو شخص قصد نموده باشد و فعل او به هر دوی آنان زیان رسانده است، در نتیجه عدالت حکم می کند که در مقابل هر دو ضامن گردد؛ ولی از

آنجا که اجرای قصاص تنها در قبال یکی از آنان ممکن است برای دیگری حقّ مطالبه دیه ثابت می باشد.

اما چنان چه بر عضو مختصّ آنان جنایتی وارد آید، ممکن است به دو صورت باشد: گاه جانی، بر عضو مختصّ هر یک از دو قلوها جنایتی وارد می آورد؛ مثلاً در فرض وحدت پائین ته از هر یک دستی را جدا می کند، یا این که تنها بر عضو مختصّ یکی از آنها جنایت می کند. در حالتی که جنایت بر عضو مختصّ هر دو واقع شده باشد، مانند افراد عادی، جانی در مقابل هر دوی آنان ضامن است و چنان چه قصاص در برابر هر یک ممکن باشد، در صورت مطالبه مجنیّ علیه قصاص صورت می گیرد. اما در صورتی که امکان قصاص برای هر دوی آنان نباشد، در مقابل یکی قصاص می شود و در مقابل جنایت دیگر، ملزم به پرداخت دیه خواهد بود؛ زیرا هر جنایت، سبب مستقلّی است که به تبع آن مجازات متعدّد می گردد (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۴۵۸/۱۳؛ خمینی، بی تا: ۵۳۹/۲؛ نجفی، بی تا: ۳۲۵/۴۲؛ قانون مجازات مصوّب ۱۳۹۲: ماده ۳۹۲).

در صورتی که جنایت را صرفاً بر عضو یکی از آن دو وارد سازد برخی معتقدند در این حالت، در صورتی که به سبب جنایت، درد به یک اندازه بر هر دو تحمیل گردد در حقّ قصاص و دیه مشترک اند و چنان چه درد به یک نسبت به آنان منتقل نشود اقوی، تقسیم دیه به نسبت درد است (مراغه ای، ۱۴۱۷: ۸۶/۱). این قول از چند جهت با اشکال روبرو است:

اولاً: همان طور که ذکر شد میزان درد، قابل تخمین و اندازه گیری دقیق نمی باشد تا به نسبت آن، دیه تعلق گیرد.

ثانیاً: در مسأله جنایت بر عضو، قصاص یا دیه در مقابل اتلاف یا آسیبی است که بر عضو واقع شده است؛ در نتیجه، صرفاً حقّی برای مجنیّ علیه یا ولیّ دم او می باشد. در مسأله حاضر با توجه به شخصیت مستقلّ هر یک از قل ها، صرف اشتراک در کالبد و

انتقال درد به دیگری، سبب استحقاق او نسبت به دیه و قصاص نمی شود، اگرچه بر مبنای حرمت ایداء مؤمن، به واسطه آزاری که به سبب جنایت نصیب او گردیده است جانی قابل مجازات خواهد بود.

ماده ۵۶۷ قانون مجازات اسلامی مصوّب ۹۲ مقرر می دارد: «در مواردی که رفتار مرتکب نه موجب آسیب و عیبی در بدن گردد و نه اثری از خود در بدن بر جای گذارد، ضمان منتفی است، لکن در موارد عمدی در صورت عدم تصالح، مرتکب به حبس یا شلاق تعزیری درجه هفت محکوم می گردد».

چنان چه ملاحظه می گردد، حکم به تعزیر مرتکب در ماده مذکور، مقید به عمدی بودن عمل شده و ضابطه عمد، در فقه جزایی، داشتن قصد فعل و قصد نتیجه است (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۱۵/۷؛ ابن برّاج، ۱۴۰۶: ۴۵۶/۲؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲۲۸/۴؛ قانون مجازات اسلامی: ماده ۲۹۰). بنابراین در ارتباط با دو قلوی به هم چسبیده، از آنجا که هر دو در کالبد مشترک بوده و به مثابه اعضای یک بدن می باشند، قصد فعل بر یکی از آن دو به طور ضمنی، قصد فعل بر دیگری نیز محسوب می گردد. در نتیجه، زمانی که جانی، نسبت به قل اول جنایتی مرتکب شود گو این که نسبت به قل دوم نیز قصد فعل را داشته است؛ حال چنان چه قصد نتیجه نیز موجود باشد، فعل عمدی محسوب می گردد. قصد نتیجه ممکن است به نحو صریح باشد، یعنی شخص به روشنی قصد ارتکاب جنایت را داشته باشد، و یا به نحو تبعی و غیر مستقیم، یعنی حالتی که قصد جنایت ندارد، اما فعل او نوعاً منجر به وقوع آن می گردد یا این که به واسطه شرایط خاصّ مجنیّ علیه نسبت به او موجب جنایت می گردد. البته تحقق عمد در حالتی که قصد صریح بر جنایت نباشد، منوط به آگاهی مرتکب از خصوصیت فعل خویش است؛ به این نحو که می داند عمل او نوعاً یا به واسطه شرایط خاصّ مجنیّ علیه، منجر به وقوع جنایت می گردد (صادقی، ۱۳۸۶: ۱۱۸؛ مرعشی شوشتری، ۱۴۲۷: ۱۵۸/۲؛ قانون مجازات اسلامی: ماده ۲۹۰، تبصره ۱ و ۲). بنابراین در حالتی که شخص به واسطه جنایت بر یکی از قل ها، آزار دیگری را نیز قصد نماید بدون شکّ در قبال

قل دیگر نیز ضامن خواهد بود، اما در حالتی که قصد صریح بر آزار دیگری نداشته باشد؛ از آنجا که در دو قلوی به هم چسبیده، وقوع جنایت بر یکی از آنها به واسطه شرایط خاصشان، منجر به تأثیر در دیگری می گردد، چنان چه جانی با التفات بر این امر، مرتکب جنایت شده باشد، در مقابل آزاری که از فعل او نصیب قل دیگر گردیده است نیز مسؤول خواهد بود؛ چراکه در حقیقت، نسبت به وقوع این امر ملتفت بوده است؛ لذا آزار قل دیگر را به نحو تبعی قصد نموده است.

#### ۲-۲-۴- وقوع جنایت بر دو قلوی واحد

چنان چه مجنی علیه دو قلوی واحد باشد، در مسأله جنایت بر عضو، تابع احکام سایر افراد عادی است. آنگونه که ذکر شد در دو قلوی واحد، بخشی از بدن زائد است، در نتیجه اگر بر بخش زائد، جنایتی وارد آید که برابر عضو اصلی جانی باشد، از آنجا که در قصاص عضو، تساوی در زائد و اصلی بودن اعضاء شرط است، قصاص منتفی گردیده و در این حالت، جانی به پرداخت ارش محکوم می گردد (قانون مجازات اسلامی: ماده ۳۹۹).

با همه این تفاسیر، در برخی از کتب فقهی در این مسأله اقوالی ذکر گردیده که چندان موجه به نظر نمی رسد. به عنوان نمونه، در ارتباط با وقوع جنایت بر دو قلوی واحد در مسأله عفو، چند احتمال مطرح گردیده است؛ از جمله عدم جواز عفو مگر با رضایت هر دو، یا تنصیف عفو نسبت به آن دو، و ... (مراغه ای، ۱۴۱۷: ۱/۸۶). این احتمالات بنابر خصیصه دو قلوی واحد که دارای یک شخصیت بوده و بخشی از بدنش زائد است، ضعیف می باشد؛ زیرا لازمه بحث تراضی یا تنصیف عفو، وجود دو شخصیت مستقل می باشد که در مورد دو قلوی واحد منتفی است.

#### نتیجه گیری

دو قلوی به هم چسبیده نمونه نادری از خلقت بوده که به سبب حصول آن از تخمک واحد، جنسیت آنها همواره یکسان می باشد. آن چه در ارتباط با این نوع

خلائق حائز اهمیت است این که از نظر شخصیتی چنین فردی گاه یک شخص محسوب می‌گردد که جزئی از بدن او زائد است (دو قلوی واحد)، و گاه دو شخص مستقل به شمار می‌آیند که برخی اجزای بدنشان به هم متصل گردیده است (دو قلوی متعدّد). در تعیین وحدت یا تعدّد شخصیت آنها ضوابطی از سوی فقها ارائه گردیده که با تطبیق بر ضوابط طبّی می‌توان گفت که ضابطه مهمّ، وحدت یا تعدّد قوای حیاتی چون مغز و قلب است؛ در صورت وحدت این قوا، دو قلو، یک شخص و در صورت تعدّد، دو شخص محسوب می‌گردد. با توجه به این امر، چنان چه جنایت بر عضو از سوی دو قلوی به هم چسبیده صورت گیرد، حالات متعدّدی برای آن متصور است: در صورتی که جنایت از سوی دو قلوی متعدّد باشد و هر دو در جنایت شریک باشند، در فرضی که عضو مجنیّ علیه برابر با عضو مشترک آن دو باشد، اگرچه قصاص صرفاً بر یک عضو واقع می‌گردد، اما به سبب توجه تبعات آن به دو شخص، اجرای قصاص تنها در صورت پرداخت مازاد دیه امکان پذیر خواهد بود. چنان چه در همین فرض، عضو مجنیّ علیه برابر با عضو مختصّ آنان باشد، مجنیّ علیه یا ولیّ دم در قصاص از هر دو و ردّ دیه مازاد بر جنایت، یا قصاص یکی از آن دو و یا اخذ دیه از آنان مخیر است. اگر در حالت تعدّد، یکی از آن دو جنایتی بر عضو فرد وارد آورد که برابر با عضو مشترک آنان باشد، اجرای قصاص در این مورد مستلزم اضرار به قل غیر جانی است و در نتیجه، قصاص منتفی و جانی، ملزم به پرداخت دیه می‌گردد.

در فرضی که جنایت را بر عضوی وارد آورده باشد که برابر با عضو مختصّ اوست چنان چه به واسطه اتصال دو بدن به یکدیگر، اجرای قصاص بر او منجر به انتقال درد به دیگری گردد، چنین امری، ضرری ناروا در حقّ غیر جانی می‌باشد؛ بنابراین، شرط اجرای قصاص، ممانعت از تأثیر آن در دیگری است که این ممانعت گاه با جداسازی آنان از یکدیگر صورت گرفته که تنها در برخی از انواع دو قلوها قابل اعمال است و گاه ممانعت به خصوص در مواردی چون قصاص عضو، به وسیله تخدیر طبّی صورت می‌پذیرد. اعمال این شیوه بر یکی از دو قلوها، به سبب شرایط خاصّ آنان، اثر بی

حسی را به دیگری نیز سرایت خواهد داد. با این وجود، اگرچه در شرایط عادی، قول به عدم جواز تخدیر در حین اجرای قصاص، خالی از قوت نیست، اما در ارتباط با دو قلوی به هم چسبیده، به اقتضای اضطرار، چنین چیزی مجاز بوده و مجنی علیه یا ولی دم مخیر است که به اجرای قصاص بدین نحو رضایت دهد یا از جانی دیه اخذ کند. در فرض تعدد دو قلوها، چنان چه یکی از آن دو، جنایتی را بر عضو مشترک وارد آورد، نیمی از دیه را در مقابل دیگری ضامن خواهد بود؛ زیرا عضو متعلق به هر دوی آنان بوده و این جنایت علاوه بر جنایت بر نفس، جنایت بر غیر نیز محسوب می گردد. اگر دو قلوی واحد، مرتکب جنایت شود احکام این دسته از دو قلوها تابع افراد عادی است و مطابق ضوابط آنان بر او حکم می گردد.

در صورتی که جنایتی بر عضوی از اعضای دو قلوها وارد آید، چنان چه متعدّد باشند و جنایت بر عضو مشترک آنان صورت گیرد، از آنجا که جانی با التفات به تعلق عضو به هر دو، جنایت را وارد آورده است، گویا ایراد زیان به هر دو را قصد کرده و در نتیجه، در مقابل هر دو ضامن خواهد بود. اگر جنایت بر عضو مختصّ آنان وارد آمده باشد، در فرضی که جنایت بر عضو مختصّ هر دو واقع شده باشد، جانی در قبال هر دو ضامن است و در جایی که صرفاً بر عضو مختصّ یکی از آنان جنایتی وارد آورد و اثر این جنایت به واسطه شرایط خاصّ دو قلوها به صورت درد به دیگری منتقل گردد در این حالت، جانی در قبال مجنی علیه ضامن بوده و در قبال قل دیگر نیز در صورتی که در حین جنایت نسبت به تأثیر آن در دیگری ملتفت باشد، ضامن می گردد. سرانجام چنان چه مجنی علیه دو قلوی واحد باشد در احکام، تابع سایر افراد عادی است.

## منابع

- قرآن کریم.

۳۰۱ \_\_\_\_\_ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۰ - شماره ۱۸ - بهار و تابستان ۹۷

- ابن ادریس حلی، محمد بن احمد (۱۴۱۰ق)، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، ج ۳، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- ابن براج طرابلسی، عبد العزیز (۱۴۰۶ق)، **المهذب**، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- اردبیلی (محقق)، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، **مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان**، ج ۱۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

- خمینی (امام)، سید روح الله (بی تا)، **تحریر الوسيله**، ج ۲، قم: دار العلم.

- بحرانی، حسین (بی تا)، **انوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع**، ج ۱۴، قم: مجمع البحوث العلمیه.

- ترحینی عاملی، محمدحسین (۱۴۲۷ق)، **الزبدہ الفقہیہ فی شرح الروضہ البہیہ**، ج ۹، ج ۴، قم: دار الفقه.

- جمعی از پژوهشگران زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی (۱۴۲۳ق)، **موسوعه الفقه الاسلامی**، ج ۲، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).

- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، ج ۲۶، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

- حسینی عاملی، جواد بن محمد (بی تا)، **مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه**، ج ۷، بیروت- لبنان: دار إحياء التراث العربی.

- حکیم، سید محمدسعید (۱۴۲۷ق)، **مسائل معاصره فی فقه القضاء**، ج ۲، نجف اشرف: دار الهلال.

- حلی، شمس الدین (۱۴۲۴ق)، **معالم الدین فی فقه آل یاسین**، ج ۲، قم: مؤسسه امام صادق (ع).

- حلی، یحیی بن سعید (۱۴۰۵ق)، **الجامع للشرائع**، قم: مؤسسه سید الشهداء العلمیه.

- خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵ق)، **جامع المدارک فی شرح المختصر النافع**، ج ۶، ج ۲، قم: اسماعیلیان.

- خوئی، سید ابو القاسم (بی تا)، **مبانی تکمله المنهاج**، ج ۲، بی جا، بی تا.

- \_\_\_\_\_ (بی تا)، **معجم رجال الحدیث**، ج ۱، بی جا: مؤسسه الخوئی الاسلامیه.

- روحانی، سید صادق (۱۳۷۸ش)، **استفتائات قضائیه**، قم: چاپخانه سپهر.

- سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ق)، **مهذب الاحکام**، ج ۲۹ و ۳۰، ج ۴، قم: مؤسسه المنار.

جالش های فقهی قصاص عضو در دو قلوهای به هم چسبیده \_\_\_\_\_ ۳۰۲

- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۳ق)، **قراءات فقهیه معاصره**، ج ۱، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع).
- جبعی عاملی(شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق)، **الروضة البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة**، ج ۸، قم: داوری.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۳ق)، **مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام**، ج ۱۳ و ۱۵، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- طوسی(شیخ الطائفة)، محمد بن حسن (۳۸۷ق)، **المبسوط فی فقه الامامیه**، ج ۷، ج ۳، تهران: المكتبة المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریة.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۰ق)، **النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی**، ج ۲، بیروت: دار الكتاب العربی.
- صادقی، محمد هادی (۱۳۸۶ش)، **جرائم علیه اشخاص (صدمات جسمانی)**، ج ۱۰، تهران: میزان.
- صدر، سید محمد باقر (۱۴۲۰ق)، **ما وراء الفقه**، ج ۹، بیروت: دار الأضواء.
- فروغی، فضل الله؛ جودکی، بهزاد (۱۳۹۴ش)، **تعدد نتیجه در جرائم تعزیری بر اساس قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲**، دیدگاه های حقوق قضائی، ۷۰، ۱۲۶-۱۰۳.
- فلسفی، محمد تقی (بی تا)، **الطفل بین الوراثة و التریبه**، ج ۱، بیروت: دار التعاریف للمطبوعات.
- فیومی، احمد بن محمد مقری (بی تا)، **المصباح المنیر**، ج ۲، قم: دار الرضی.
- حلّی(علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق)، **قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام**، ج ۳، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- غروی، شیخ علی (۱۴۲۱ق)، **ایضاح الغوامض فی تقسیم الفرائض**، ج ۲، قم: بنیاد فرهنگ اسلامی.
- کیدری، محمد حسین (۱۴۱۶ق)، **اصباح الشیعه بمصباح الشریعه**، قم: مؤسسه امام صادق(ع).
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۱۰ق)، **بحار الأنوار**، ج ۱۰۱، بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۴ق)، **مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول**، ج ۲۳، ج ۲، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۰۶ق)، **ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار**، ج ۱۵، قم: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی.
- حلّی(محقق)، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، **شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ج ۴، چ ۲، قم: اسماعیلیان.



۳۰۳ \_\_\_\_\_ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۰ - شماره ۱۸ - بهار و تابستان ۹۷

- محقق داماد، سید مصطفی (۱۴۰۶ق)، قواعد فقه، ج ۴، ج ۱۲، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- مدنی کاشانی، حاج آقا رضا (۱۴۰۸ق)، کتاب الدیات، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- مراغه ای، سید میر عبد الفتاح (۱۴۱۷ق)، العناوین، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- مرعشی شوشتری، سید محمدحسن (۱۴۲۷ق)، دیدگاه های نو در حقوق کیفری اسلام، ج ۲، چ ۲، تهران: میزان.
- مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (بی تا)، القصاص علی ضوء القرآن و السنه، ج ۱ و ۳، قم: بی نا.
- مشکینی، میرزا علی (بی تا)، مصطلحات الفقه، بی جا: بی نا.
- موسوی اردبیلی، سید عبد الکریم (۱۴۲۷ق)، فقه الحدود و التعزیرات، ج ۳، چ ۲، قم: مؤسسه النشر لجامعه المفید.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (بی تا)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۴۲ و ۴۳، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نورائی، یوسف، صادقی، محمد هادی (۱۳۹۳ش)، بررسی فقهی حقوقی حکم جنایات متعدد ناشی از یک ضربه، مطالعات اسلامی: فقه و اصول، ۹۶، ۱۹۸-۱۸۵.
- نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، بیروت: مؤسسه آل البيت(ع).

- Guttmacher, F., M.D, (1967). **BIOGRAPHICAL NOTES ON SOME FAMOUS CONJOINED TWINS**, Birth Defects: Original Article Series, 3(1), 10-17.
- Guttmacher, F., M.D, Nichols, L., M.D, (1967). **TERATOLOGY OF CONJOINED Conjoined TWINS**: Birth Defects: Original Article Series, 3(1), 3-8.
- Layde, P M., Erickson, J D., Falek, A., & McCarthy, B J., (1980). **Congenital Malformation inTwins**, The American Journal of Human Genetics, 32(1), 69-78.
- Kaufman, MH. , (2004). **The embryology of conjoined twins**, Child's Nervous System, 20 (8-9), 508-525.
- Zimmermann, A A, Lic. Sc, Dr. Sc, (1967). **EMBRYOLOGIC AND ANATOMIC CONSIDERATIONS OF CONJOINED TWINS**: Original Article Series, 3(1), 18- 27.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی